



تأملی بر شازده کوچولو،
کتاب برگزیده قرن بیستم فرانسه

مولوی و اگزویری

گزارش
بیست و ششمین
نشست
نقد آثار ادبی
کودک و نوجوان

عنوان رساله‌ام، خیال‌پردازی عرفانی نزد مولانای رومی و آنتوان سنت اگزویری بود. شاید این سؤال پیش بیاید، مولانا در قرن ۱۲ میلادی با آنتوان سنت اگزویری، نویسنده فرانسوی قرن بیستم، چه ارتباطی با هم دارند و در چه بخشی از ادبیات تطبیقی مطالعه می‌شود. من با این سئوالات از همان روز اول، با آن مواجه بودم. این رساله در سال ۷۹، در ایران پژوهش برتر شناخته و از سوی رئیس جمهور، لوحی نیز به آن داده شد. شازده کوچولو، از موفق‌ترین کتاب‌ها در سطح دنیا بوده و هست؛ به قولی در بین غربیها، بعد از انجیل، بیشترین مخاطب را داشته است

دکتر بهمن نامور مطلق، دکترای ادبیات تطبیقی از فرانسه، روز یک‌شنبه ۸۱/۱۰/۱، درباره «تخیل و تصاویر نمادین در شازده کوچولو»، در جمع منتقدان، مترجمان و نویسندگان ادبیات کودک و نوجوان، سخن گفت. متن کامل این نشست را که در خانه کتاب برگزار شد، می‌خوانید.
کاموس: در خدمت آقای دکتر بهمن نامور مطلق هستیم که در این جلسه، درباره تخیلات و تصاویر نمادین در شازده کوچولو، صحبت خواهند کرد.
نامور مطلق: خیلی خوشحالم که در جمع شما هستم. بنده دکترایم را در رشته ادبیات تطبیقی از فرانسه گرفتم و





و به قولی دیگر، بعد از انجیل و مانیفست مارکس، سومین کتابی است که بیشترین خواننده را داشته است. هم‌چنین، براساس یک نظرسنجی، جزو ۵ کتابی بوده که در قرن بیستم، بیشترین مخاطب را داشته است. موفقیت شازده کوچولو، از مرزها و فرهنگهای منطقه‌ای فراتر رفته است. بحث من، این است که چگونه می‌شود کتابی به بیش از ۱۰۰ زبان برگردانده و در هر زبان، گاه چندین بار ترجمه شود و علت موفقیت این کتاب چه بوده است؟

قبل از ورود به بحث، خلاصه‌ای از شازده کوچولو را برای یادآوری بازگو می‌کنم. خلبانی به علت نقص فنی هواپیمایش، مجبور می‌شود در صحرایی هزاران کیلومتر دور از هر آبادی، روی زمین فرود آید. فردای آن روز، با شنیدن صدایی بیدار می‌شود و یک نفر را بالای سرش می‌بیند. این یک نفر کسی جز شازده کوچولو نیست. به این ترتیب، آنها با هم آشنا می‌شوند و شازده کوچولو، از علت ترک سیاره‌اش و سفر به سیارات دیگر و ملاقاتهایش با اشخاص گوناگون، برای خلبان سخن می‌گوید. او با گلی که در سیاره‌اش داشته، قهر کرده و به سفر پرداخته است. در این سفر با یک پادشاه مستبد، یک هنرمند خودپسند، یک میخواره سرگشته، یک تاجر انحصارطلب، یک فانوس‌بان، یک جغرافی‌دان بی‌تجربه و... آشنا می‌شود، تا این که به زمین می‌رسد و در زمین با شخصیت‌های مختلفی آشنا می‌شود؛ از جمله دکان‌دار فروشنده قرص رفع تشنگی و سوزن‌بان و... همین‌طور از دوستی خود با روباه و صحبت‌هایش با مار می‌گوید. در خلال این روایتها روایت موازی دیگری هم هست که داستان زندگی خلبان است که یاد کودکی‌اش می‌افتد؛ و نقاشی‌هایش، دبیرهایش و... برخورد خلبان با شازده کوچولو باعث می‌شود، تمام این خاطرات زیر خاکستر او شعله‌ور شود.

در یک رویکرد تکوینی و اجتماعی به خود اثر، شاید بتوانیم بگوییم، سنت اگزوپری، نویسنده‌ای است که رابطه‌ی زیادی بین زندگی و اثرش وجود دارد. حرکت، رشد فردی و اجتماعی و کاری، با خیال‌پردازی او همخوانی دارد.

تاریخچه نوشتن این داستان این‌گونه بوده است که ناشری آمریکایی، از نویسنده درخواست می‌کند، برای نوئل، داستانی برای کودکان بنویسد و اگزوپری که مریض بود، در بیمارستان نوشتن کتاب را شروع می‌کند. در این داستان، نشانه‌هایی از زندگی و تجربیات شخصی خود نویسنده وجود دارد. وی در یکی از سفرهایش، سقوط کرده و در صحرایی تا پای مرگ هم پیش رفته است که بازتاب گوشه‌هایی از آن در این کتاب دیده می‌شود. هم‌چنین، قهر کردن شازده کوچولو از گل، نوعی بازتاب زندگی نویسنده است. تمام شواهد، نشان می‌دهد اگزوپری، زمانی که در آرژانتین بود، با زنی آرژانتینی ازدواج می‌کند، وقتی این خانم به فرانسه می‌آید، خیلی جذب تجملات فرانسه می‌شود و به این ترتیب، بین این دو ناسازگاری آغاز می‌شود. آنها با هم قرار می‌گذارند، پنج سال جدا از هم زندگی کنند و بعد از پنج سال، ببینند، آیا می‌توانند با هم زندگی کنند یا نه؟ اینها همه تأثیرات زندگی شخصی نویسنده بر اثر است. اولین چیزی که در متن با آن برخورد می‌کنیم، نوعی تقسیم‌بندی خاص نویسنده درباره‌ی بچه‌ها و بزرگسالان است. در غرب مسیحی، کودک جایگاه ویژه‌ای دارد. می‌دانیم که یهودیان مؤمن، منتظر تولد کودکی بودند که آنها را نجات دهد. دیدی که مسیحیت و غرب نسبت به کودک دارد، شاید مثل دید ما نسبت به پیران باشد. در آن‌جا کودک، نماد توانایی، ولی برای ما کودک، نماد خامی و ناتوانی است. در آن‌جا کودک، سمبل دانایی است و می‌تواند پیران را ارشاد کند. این تصویر فرهنگ مسیحی، در ادبیات و اشعار غرب به خوبی دیده می‌شود. براساس بررسی این نظامها شاید بتوانیم بگوییم، فاصله و مرز بین بزرگسالان و خردسالان، به چه شکل تجلی می‌کند. در مورد کتاب شازده کوچولو، نکته جالبی وجود دارد. نویسنده از یک سو، این کتاب را به دوست یهودی زندانی خود، پیشکش کرده است و از سوی دیگر، در مقدمه کتاب، می‌گوید، من این کتاب را به «کودکی دوستم» هدیه می‌کنم. وقتی شازده کوچولو به سوزن‌بان می‌رسد، می‌بیند، قطارها با سرعت زیادی می‌روند و می‌آیند و تعجب می‌کند از این همه سرعت و حرکت. از سوزن‌بان می‌پرسد، آیا این قطارها همدیگر را تعقیب می‌کنند؟ سوزن‌بان می‌گوید، این‌ها هیچ چیزی را تعقیب نمی‌کنند. اینها در قطار یا می‌خوانند یا خمیازه می‌کشند. فقط بچه‌ها هستند که بینی خود را به شیشه‌ها می‌فشارند. شازده کوچولو می‌گوید، پس فقط بچه‌ها هستند که می‌دانند به دنبال چه می‌گردند. این تفاوت عمیق بین بزرگسالان و کودکان، در واقع، تفاوت شناخت است نه تفاوت سن. تفاوت در نگرشها و تصاویری است که به آنها تعلق دارند. این تفاوت را در گذشته خلبان نیز می‌بینیم؛ خلبانی که بین کودکی و بزرگسالی خود در جنگ است و به سبب از دست دادن کودکی و این که آدم بزرگها او را از نقاشی منع کرده‌اند، ناراحت است و هنوز پایی در کودکی و پایی در دوران بزرگسالی دارد. بنابراین، این مرزها، مرزهای سنی نیست، ولی به سن هم بی‌ارتباط نیست. من ویژگی‌های بزرگسالان و خردسالان را طرح

می‌کنم. جفت‌های متضاد، مانند کمیت و کیفیت، ظاهر و باطن، تعقل و تخیل و نشانه‌های مستقیم و غیرمستقیم هر یک به دسته‌ای تعلق دارند. یکی از ویژگی‌های آدم‌بزرگ‌ها، کمی‌نگری افراطی است. در این کتاب، روی این مسئله خیلی تأکید شده است. نوع نگرش و ارتباطی که افراد با اعداد دارند، می‌تواند مشخص‌کنندهٔ دسته‌بندی آنها باشد. شازده کوچولو، در جایی می‌گوید: «آدم‌بزرگ‌ها ارقام را دوست دارند و این تعلق آدم‌بزرگ‌ها را نشان می‌دهد». وقتی می‌خواهد موضوع را بسط دهد (با توجه به اهمیت موضوع)، چند مثال نیز می‌آورد. در یکی از مثال‌ها می‌گوید: «وقتی با ایشان از دوست تازه‌ای صحبت می‌کنید، هیچ‌وقت به شما نمی‌گویند که آهنگ صدای او چطور است؟ چه بازی‌هایی را دوست دارد؟ آیا پروانه جمع می‌کند یا نه؟ برعکس، به شما می‌گویند که او چند سال دارد، وزنش چقدر است؟ و... و تنها در آن وقت است که خیال می‌کنند او را شناخته‌اند». همهٔ اینها نشانه‌های کمی است و کمیت‌گرایی، باعث شده است آدم‌بزرگ‌ها خیال و خیال‌پردازی خود را از دست بدهند. در مقابل اینها آدم کوچولوها هستند. وابستگی شخص به گروه اول یا دوم، به عوامل پیچیده‌ای بستگی دارد. انسان به مرور زمان، به چیزهایی تعلق پیدا می‌کند که اراده‌اش در آن نقش دارد. شازده کوچولو، در واکنشی علیه کمیت‌گرایی، به خلبان می‌گوید که آدم‌های سیاره تو پنج هزار گل سرخ در باغچه می‌کارند و گلی را که می‌خواهند، در میان آنها پیدا نمی‌کنند. این جا تضاد کمیت و کیفیت را داریم؛ آنها ممکن است با پنج هزار گل سرخ هم راضی نشوند، ولی یک گل راضی‌شان کند. دلیلش این است که نوع ارتباط و پیوند احساسی و معنوی و کیفی که می‌تواند با آن گل داشته باشد، در این امر دخیل است.

یکی دیگر از موضوعاتی که آدم‌بزرگ‌ها و آدم کوچولوها را نزد آگروپری از هم جدا می‌کند، مسئلهٔ زمان است. شازده کوچولو، در جایی از سوزن‌بان می‌پرسد: اینها خیلی عجله دارند. این همه شتاب برای چیست؟ این برای شازده کوچولو تعجب‌آور است که اینها دنبال چه می‌گردند؟ یکی از بخش‌های جالب این کتاب، گفت و گوی شازده کوچولو با دکان‌داری است که قرص‌های رفع تشنگی می‌فروشد. او از دکان‌دار می‌پرسد: «این قرص‌ها برای چیست و به چه درد می‌خورد؟» دکان‌دار پاسخ می‌دهد، برای صرفه‌جویی زیاد در وقت است. کارشناسان حساب کرده‌اند، با استفاده یکی از این قرص‌ها، ۵۳ دقیقه وقت در هفته صرفه‌جویی می‌شود. شازده کوچولو می‌گوید: «من اگر ۵۳ دقیقه وقت اضافی داشتم خرامان، خرامان به سوی چشمه می‌رفتم». می‌بینیم که نگرشها کاملاً متفاوت است. یک بحث زمانی دیگر، بین شازده کوچولو و کارفرما مطرح می‌شود. کارفرما با سرعت ستاره‌ها را می‌شمارد تا ستارهٔ بیشتری بخرد و اصلاً وقت ندارد که با شازده کوچولو صحبت کند. این رویکرد به زمان و اعداد، تا پایان اثر حفظ می‌شود.

کتاب با یک تصویر مشهور شروع می‌شود که به مسئله ظاهرینی و باطن‌بینی اشاره دارد. این تصویر، هم می‌تواند نشان‌دهندهٔ یک کلاه باشد و هم بیانگر یک مارِ بوآ که فیلی را بلعیده است. خلبان می‌گوید، من با این تصویر آدم‌ها

را امتحان می‌کردم. اغلب آنها می‌گفتند این یک کلاه است و این برداشت نشان می‌داد که به ظاهر چیزها توجه دارند. آن وقت من هم مثل آنها می‌شدم و دربارهٔ ارقام و کمیت صحبت می‌کردم و آنها به من می‌گفتند، چه آدم جدی و عاقل و بزرگی هستم.

با مقایسه ظاهر و باطن نتیجه می‌گیرد، چیزی که ظاهراً پنهان و پوشیده است، اولویت دارد و به این ترتیب، روی یکی از اصول عرفانی، فلسفی غرب و شرق انگشت می‌گذارد. روایه، معلم عشق و معرفت شازده کوچولوست. او تمام درس‌هایش را در یک جمله خلاصه می‌کند و می‌گوید، راز من بسیار ساده است. بدان که جز با چشم دل نمی‌توان آنچه را اصل و از دیده‌ها پنهان است، دید. در بخش‌های پایانی اثر، گفته می‌شود که خانه، ستاره یا بیابان فرقی نمی‌کند. مهم آن است که کسی که این همه موجود زیبا آفریده است، اما خود دیده نمی‌شود. سرانجام، به اعتقاد نویسنده، علت اینکه آدم‌بزرگ‌ها نمی‌توانند باطن چیزها را ببینند، این است که تخیل خود را پس زده و نابود کرده‌اند. شازده کوچولو می‌گوید، آدم‌ها تخیل ندارند و در این جا روی مهم‌ترین مسئله انسان بعد از رنسانس، انگشت می‌گذارد: یعنی نادیده گرفتن تخیل. تخیل از دید آگروپری، مثل بسیاری عرفا و فیلسوفان، نه تنها وسیله‌ای است که انسان را با درونش آشنایی و آشتی می‌دهد، بلکه فراتر از این، با آن می‌توان جهان بیرون را هم به درستی شناخت و درک کرد. از یاد نبریم، دکارت، تخیل را سرمنشأ تمام خطاهای انسانی می‌دانست. مسئله بعدی، زبان تخیل است. آدم‌بزرگ‌ها از نشانه‌های مستقیم و صریح زبانی استفاده می‌کنند و نمی‌توانند نشانه‌های غیرمستقیم را کشف کنند؛ برای این که تخیل ندارند. در این جا نقش نمادها طرح می‌شود. نمادها از کامل‌ترین انواع نشانه‌های غیر مستقیم است و فقط با استفاده از نمادها می‌توان بخشی از هستی و موجودات را بازنمایی کرد.

علت به کارگیری نمادها چیست؟ زبان روزمره ما فقط برای پاسخ دادن به نیازهای روزمره کاربرد دارد، این زبان با نیازهای مادی سنخیت دارد و با آن نمی‌توان نیازهای معنوی و روحی و عرفانی را برآورده کرد.

آگروپری زبان را متهم کرده، می‌گوید زبان، سرمنشأ سوءتفاهم است. او برای سکوت، اهمیت و ارزش بسیاری قایل است. در این اثر وقتی روایه می‌خواهد آیین عشق‌ورزی را به شازده کوچولو یاد دهد، می‌گوید که باید صبور باشی. تو روی چمنها به این شکل می‌نشینی و من از گوشهٔ چشم به تو نگاه خواهیم کرد و تو هیچ حرفی نخواهی زد. زبان سرچشمهٔ سوءتفاهمات است، ولی هر روز می‌توانی قدری جلوتر بنشینی.

آگروپری از نماد به صورت آگاهانه استفاده می‌کند. یکی از خصوصیات نماد، این است که هیچ‌گاه برای همیشه رمزگشایی نمی‌شود و مدام باید از نو رمزگشایی شود. شاید یکی از علت‌های موفقیت این اثر، آن باشد که زبان نمادین دارد. نماد مرزهای زمانی و مکانی را در می‌نوردد در دسته‌بندی نمادهای کتاب شازده کوچولو ابتدا باید عناصر را بررسی کنیم. در این کتاب، آب به عنوان یک عنصر، فقط

آگروپری زبان را
متهم کرده،
می‌گوید زبان،
سرمنشأ
سوءتفاهم است.
او برای سکوت،
اهمیت و ارزش
بسیاری
قایل است



برای رفع تشنگی نیست و خصوصیتی نمادین دارد. به همین دلیل، مقایسه‌ای بین شازده کوچولو و دکان‌دار پیش می‌آید. در واقع، سیر و سفر شازده کوچولو، شبیه سلوکی عرفانی است. چاه آب، نزد نویسنده جنبه نمادین دارد؛ چاهی که دنبالش گشتند و پیدایش کردند. آن جایی که صدای بالا کشیدن آب، به موسیقی تبدیل می‌شود و آن جایی که نوشیدن آب را به خوردن عسل تشبیه می‌کند؛ نه برای نوشیدن آب، بلکه برای زحمت رسیدن به آب. جست‌جو برای آب در دل کویر، به جست و جو برای یافتن گنج شبیه می‌شود.

چاه آب، در دژ، اثر دیگر آگروپری، هم مطرح شده است. یکی دیگر از نمادهای غنی نویسنده، بیابان و کویر است. کویر جایگاه بسیار مهمی دارد که ریشه در فرهنگ غرب دارد. در کتاب مقدس، کویر پناهگاه عیسی است. از دیگر تفاوت‌های مهم آدم‌بزرگ‌ها و آدم کوچولوها در این اثر، این است که کوچولوها خلوت می‌کنند، اما آدم‌بزرگ‌ها تنها هستند. خلوت کردن، تمایلی ارادی برای ایجاد ارتباط با درون است، ولی تنهایی بیرونی است. شازده کوچولو، درباره بیابان می‌گوید، بیابان زیباست و خلبان هم حرف او را تأیید می‌کند و می‌گوید من همیشه بیابان را دوست داشتم. آدم روی یک تپه شنی می‌نشیند. چیزی نمی‌بیند و چیزی نمی‌شنود. با این وصف، چیزی در خاموشی و سکوت می‌درخشد. این خلوت است. در جای دیگر، شازده کوچولو از مار می‌پرسد، پس آدمها کجا هستند؟ آدم در این بیابان احساس تنهایی می‌کند. مار می‌گوید، با آدمها هم احساس تنهایی می‌کند. تنهایی با خلوت فرق دارد. خلوت شازده کوچولو، با تنهایی اش فرق دارد. او در خلوتش با گل سرخ همراه است.

در این اثر، کوه نماد سرشاری نیست و فقط به دو جنبه آن اشاره می‌شود؛ یکی صلابت و سکون که جغرافی‌دان می‌گوید و دیگری بلندی آن؛ جایی که شازده کوچولو روی کوه، دنبال دوست گمشده‌اش است و در دژ کوه، تصاویری بسیار غنی پیدا می‌کند. عناصر دیگر، هوا و آسمان است. در این اثر وجه نمادین تکرار می‌شود. وقتی مار می‌گوید: «من هر کس را که لمس کنم، او را به خاکی که از آن آمده

است، باز می‌گردانم. ولی تو پاکی و از ستاره آمده‌ای»، غیرمستقیم می‌خواهد بگوید که آسمان، جایگاه پاکی است. آگروپری در کتاب «خلبان جنگی»، نقش نمادین آتش را جنگ و ویرانی معرفی می‌کند و به نحوی، نشان می‌دهد که از این نماد گریزان است.

یکی از مهم‌ترین نمادهای کتاب شازده کوچولو، گیاهان است. در واقع، چوب به عنوان نشانه‌ای از عناصر گیاهی، نزد فلاسفه قدیم، در جایگاه عنصر پنجم مطرح بوده است. در بین نمادهای گیاهی، درخت و گل مهم‌تر است. گل در این اثر، نماد زن است. گل آسایش شازده کوچولو را در سیاره خودش به هم می‌زند و باعث سفر او می‌شود. گل دو تصویر دارد؛ یکی وقتی که شازده به زمین می‌آید و گل‌های سرخ زیادی می‌بیند و یکی بعد از ارتباط با روباه قبل از این او، فکر می‌کرد، گل یکی است و گل سرخی به زیبایی گل سرخ او یافت نمی‌شود. اما بعد از دیدن هزاران گل در زمین، دیدش نسبت به گل خود عوض می‌شود. با وجود این، وقتی روباه به او درس محبت می‌دهد، شازده کوچولو، دید گذشته‌اش را به گل دوباره به دست می‌آورد. گل و زن در این اثر، هدف نیست، بلکه وسیله است. گل تجربه‌ای برای شازده کوچولو به ارمغان می‌آورد؛ تجربه عشق ورزیدن و دوست داشتن. از دیگر نمادها، تیغ گیاهان بد و خوب و هم‌چنین ریشه است که خیلی اهمیت دارد. ریشه، بیانگر وجه پنهان افراد و موجودات است. ریشه باعث ثبات و آرامش آدمهاست. درباره دانه نیز در جایی می‌گوید، از تخم خوب، گیاه خوب و از تخم بد، گیاه بد می‌روید. البته، دانه گیاهان هم ناپیداست.

نماد حیوانی در این کتاب زیاد است. مار در جایی می‌گوید، من همه رمزها را می‌گشایم. شازده کوچولو، با اولین و آخرین کسی که برخورد می‌کند، مار است. روباه نماد حيله‌گری است، اما در این اثر، روباه تصویر دیگری دارد که همان راهنمایی شازده کوچولوست. در واقع، او را می‌توان مراد و مرشد شازده کوچولو دانست. روباه و شازده کوچولو، به وسیله هم کامل می‌شوند و تغییراتی در آن‌ها به وجود می‌آید. تا جایی که شازده کوچولو به خلبان می‌گوید: «چه بهتر است که آدم تا لحظه مرگ هم فراموش نکند که دوستی داشته است. من بسیار خوشحالم از این که دوستی چون روباه داشته‌ام.»

همان‌گونه که اشاره شد اعداد، جنبه کمی دارند و دل‌بستگی به آن، یکی از ویژگی‌های آدم‌بزرگ‌هاست. با وجود این، اعداد هم می‌توانند نمادین باشند و از نشانه‌هایی باشند که کوچولوها هم از آن استفاده کنند. در این اثر عدد ۳ در جاهای زیادی تکرار شده است؛ مثل گل سه برگ و سه آتش‌فشان... از عدد ۴ هم استفاده شده است؛ مثل چهار جهت. عدد ۶ هم نماد انتقال است؛ ۶ سیاره و ۶ سالگی.

موضوع پایانی، ارتباط نشانه‌های متنی و تصویر در این کتاب است. تصاویر این کتاب را هم خود نویسنده کشیده است، در واقع، مؤلف و تصویرگر، هر دو یک نفرست در این جا، دو نظام تصویری دیده می‌شود؛ نظام تصویری بصری و سمعی که به هم کمک می‌کند تا مفهوم به شکل کامل

منتقل شود.

شازده کوچولو در این کتاب، نشان می‌دهد، چه قدر نسبت به تصاویر، حساس و دقیق است. کتاب با یک تصویر شروع و با یک تصویر و توضیح تمام می‌شود. در واقع، نویسنده توانسته است برای رسیدن به مقصود، نوعی همکاری و هماهنگی بین این دو نظام نشانه‌ای برقرار کند. علل موفقیت شازده کوچولو می‌تواند متعدد باشد که من به دو دلیل مهم، یعنی محتوا و زبان اشاره کردم. شازده کوچولو به عمیق‌ترین و اساسی‌ترین مسائل بشری، یعنی مسائل معنوی انسان می‌پردازد. آگزوپری می‌خواست کتابی بنویسد تا انسان‌های عصر خویش را نجات دهد. او می‌خواست پیش از هر چیز، آنها را به عمق فاجعه‌ای که ساخته‌اند و در آن زندگی می‌کنند آشنا کند. به همین دلیل، دژ را برای آدم‌بزرگها و شازده کوچولو را برای کودکان نوشت. اما شازده کوچولو، به دلیل پردازش زبانی خاص خود، از مرزهای سنی عبور کرد و دژ نیز به سبب مرگ زود هنگام نویسنده در جنگ، ناتمام ماند. آگزوپری از زبان نمادین با مهارت استفاده کرده است تا هم خواننده بزرگسال حوصله خواندن آن را داشته باشد و هم دیگر گروه‌های سنی بتوانند با آن ارتباط برقرار کنند. نمادها این امکان را فراهم می‌کنند تا انسان با دنیای معنوی ارتباط برقرار کند. نمادها موجب وحدت و وحدت موجب هماهنگی و صلح است. استفاده مناسب از نماد، یکی از دشوارترین کارهاست؛ زیرا نماد باید به صورت طبیعی استفاده شود. گفتنی است که نماد را باید نشانه‌های دیگر نیز تقویت کند.

کاموس: بسیار سپاسگزاریم از سخنرانی مفید و دقیق آقای نامور مطلق، درباره شازده کوچولو. اگر دوستان صحبتی دارند، در زمینه‌هایی که کم‌تر به آن پرداخته شده است می‌شنویم.

بهداد: راجع به نماد گوسفند و خورشید توضیح ندادید؛ وقتی شازده کوچولو، غروب آن را از سیاره‌اش تماشا می‌کرد و یا نماد ستاره.

نامور مطلق: بحث جداگانه‌ای دارد و من سعی می‌کنم در مقاله‌ای موضوع را بیشتر شرح دهم. جایی که از عناصر و آسمان صحبت کردیم، می‌توانستیم در مورد خورشید و ستاره یا گوسفند هم صحبت‌هایی داشته باشیم که من به آن خواهم پرداخت.

امیر ردایی: اگر امکان دارد، کمی درباره رساله دکتری خودتان در مورد خیال‌پردازی مولانا، توضیح دهید.

نامور مطلق: در رساله دکتری، سه رویکرد دارم. ابتدا بین مولانا و آنتوان سنت و آگزوپری مقایسه‌ای کردم و این که چه شباهت‌هایی داشته‌اند. مثلاً گفتم، هر دو در تبعید بودند و نوشته‌هایشان بیشتر در خارج از کشورشان شکل گرفته است. در قسمت اول رساله، رویکرد نمادین داشتم و در قسمت دوم، رویکرد موضوعی پیش رفتم و دو مقوله عشق و زبان را از دید این دو بررسی کردم و این که چرا آنها دنبال زبانی جدید بودند. در قسمت سوم، رویکرد من ترکیبی است. در این بخش، هم به ساختارهای تخیلی، عرفانی پرداختم و هم به سلوک عرفانی و نتیجه گرفتم، چرا این کار این دو به هم شباهت دارد. چرا دو نفر که از نظر زمانی،

دینی، مکانی و فرهنگی تفاوت دارند، حرف‌های شبیه به هم می‌زنند؟ سرانجام، به این نتیجه رسیدم که ما انسانها یک ذخیره عرفانی در وجودمان داریم و بعضی شرایط اجتماعی و شخصی، می‌توانند به ما کمک کنند تا به آن ذخیره دست یابیم و اگر این اتفاق بیفتد، خیلی از حرف‌های ما شبیه هم می‌شود.

فرزانه الستی: من این کتاب را نخوانده‌ام. آیا کتاب مخصوص کودکان است؟

کاموس: بعضی این کتاب را مختص کودکان و بعضی مختص بزرگسالان می‌دانند.

آقای دکتر، آیا شما این اثر را متعلق به رده سنی خاصی می‌دانید؟

نامور مطلق: به همان دلایلی که توضیح دادم، رو ساختی دارد که آن را مختص کودکان جلوه می‌دهد، اما به جهت نمادین بودن، مرز سنی نمی‌شناسد. از جمله خصوصیات نماد این است که هر کس آن را بخواند، بنا بر تجربیات شخصی خود، برداشت خاص خود را می‌کند و در هر بار خواندن، چیزی جدید از نماد را کشف می‌کند.

شهرام اقبال زاده: به نظر من، شازده کوچولو کتابی برای همه سنین است. متن فیلسوفانه و عمیقی دارد و تقابل تعقل و عشق را به چالش می‌کشد. آگزوپری می‌گوید که عشق کاملاً فراموش و عقل ابزاری حاکم شده است. درحالی که ما به هر دو نیاز داریم تا بتوانیم پرواز کنیم و عقل‌گریزی نیز خطرناک است. من فکر می‌کنم که عرفای ما، آن‌طور که بعضی‌ها فکر می‌کنند، به هیچ وجه عقل‌گریز نیستند.

نامور مطلق: رساله دکتری من در مرحله ترجمه است... در آن، مثالهای ایرانی و فارسی بسیاری آورده‌ام. نوع نگاه ما به عقل و تخیل، با نگاه غربیها متفاوت است. دکارت می‌گوید، تخیل منشاء اختلافات ماست و باید آن را کلاً کنار گذاشت. اصولاً در غرب، خیال را برای اوقات فراغت می‌گذارند و به حاشیه زندگی می‌رانند من با تردید تعقل را آوردم.

دکتر علی عباسی: خسته نباشید آقای دکتر، من سؤالی مطرح می‌کنم و جواب هم نمی‌خواهم. آیا آنهایی که در مکتب سمبلیست‌ها می‌نویسند، نمادها را به‌طور طبیعی به کار می‌گیرند یا پیشاپیش به‌طور حساب شده، این کار را انجام می‌دهند؟

در ضمن، با اشاره به این که با تمام حرفهای شما موافقم، در مورد تخیل آتش، به نظرم اگر عنصر آتش را به لحاظ نور و گرما از هم جدا کنید، بهتر باشد. مطلب مهم دیگری که روی آن تکیه کردید، تضاد بود. جهان دو قطبی است، ولی به این صورت نیست که یکی، دیگری را نفی کند، بلکه حرکت از این قطب به قطبی دیگر است. وقتی شازده کوچولو می‌گوید، عکس خورشید را دیدم که در آب افتاده بود، بیانگر همین تضاد است. در این داستان، قطب بد و خوب درهم فرومی‌رود و تضادها در نوع تفکر شخصیتها تجلی می‌کند.

کاموس: با تشکر و خسته نباشید. خدانگهدار

تصاویر این کتاب
را هم خود نویسنده
کشیده است،
در واقع، مؤلف و
تصویرگر،
هر دو یک نفرست
در این جا،
دو نظام تصویری
دیده می‌شود؛
نظام تصویری
بصری و سمعی که
به هم کمک می‌کند
تا مفهوم
به شکل کامل
منتقل شود